

دنیای متفاوت نمادهای طبیعی در شعر ادونیس

امیر مرتضی *

دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات عربی - دانشگاه آزاد اسلامی - واحد
علوم و تحقیقات تهران - ایران

حامد صدقی

استاد زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی تهران - ایران
(۲۶۳-۲۸۲)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۰۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۴/۱۷

چکیده

شعر معاصر، همواره کوشیده است تا با بهره‌گیری از تکنیک‌های جدید ادبی، رسالت خویش را در راستای انعکاس واقعیات اجتماعی و سیاسی و آگاه‌سازی مردم و تشویق آنها به تغییر در جهت پیشرفت، محقق سازد. در این میان، کاربرد فراوان نماد به عنوان یکی از وسائل و تعبیرات ادبی، از بارزترین نمونه‌های شعر معاصر عرب و از جسورانه‌ترین رویکردهای شاعران معاصر عربی است. ادونیس از جمله شاعران برجسته معاصر عرب است که ویژگی بارز اشعار وی نمادپردازی است. با توجه به گستردگی زبان نمادین ادونیس، این پژوهش، تنها به نمادهای طبیعی می‌پردازد و بر آن است تا ضمن ارائه پدیده‌های طبیعی که به صورت برجسته در اشعار ادونیس، کاربردی نمادین یافته‌اند، به نتایج جدید از تحلیل نمادهای مذکور، دست یابد. نتیجه به دست آمده، نشان دهنده این موضوع است که برخی عناصر طبیعی همچون آب، آتش، سنگ و... به جهت همسویی با اعتقادات و اندیشه‌های اساسی وی، نقشی محوری و بنیادین را ایفا می‌کنند و دارای بسآمد بالایی هستند. عناصر گیاهی و جانوری نیز در مراحل بعدی قرار دارند. وجه مشترک معنایی بیشتر این نمادهای طبیعی، تحرک، جابجایی و پویایی است. دیگر اینکه غالب عناصر طبیعی و گیاهی در شعر او، جنبه مثبت دارند و تنها برخی عناصر جانوری مثل عنکبوت، جنبه منفی دارند.

واژه‌های کلیدی: شعر، ادونیس، نماد، نمادپردازی، نمادهای طبیعی.

* پست الکترونیکی نویسنده مسؤل: Amiremorteza_81@yahoo.com

۱- مقدمه

از اواخر قرن نوزدهم به بعد، با مطرح شدن مفاهیم جدید روان شناسی، این تفکر بیشتر شکل می‌گرفت که انسان مدرن، با داشتن ذهن پیچیده‌تر که حاصل مطالعه علوم جدید و تفحص در اندیشه‌های نوین بود، نیاز دارد تا مفاهیم را ساده دریافت نکند. انسان خود به فراست، دریافته بود که باید به کشف و شهود مطالب پردازد و بهترین راه، در واقع، حل معمای ادبی بود با مفهومی ساده و به طور غیر مستقیم و به صورت راز و نماد. (میر صادقی، ۱۳۷۳: ۲۸۳) بنابراین عقیده، شعر باید زبان واقعی خود را می‌یافت لذا با به کار بردن زبان نمادین، در عرصه ادبیات، گامی استوار برداشته شد و انقلابی در عرصه زبان و ادبیات به منصف ظهور رسید.

سمبولیسم یا نمادپردازی، مکتبی ادبی - هنری است که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، در اروپا و آمریکا رواج یافت. این مکتب در حدود سال ۱۸۵۵م در «فرانسه» پایه ریزی شد و در سال‌های ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰ به اوج فعالیت خود رسید. از پیشگامان این مکتب می‌توان به «ورلن» (*verlén*) اشاره کرد که کتاب «شاعران نفرین شده» او زمینه‌های ظهور سمبولیسم را فراهم کرد. (سید حسینی، ۱۳۸۴: ۵۳۳-۵۳۲)

در میان همه تأثیرات ادبی که از غرب به جهان شرق و به ویژه جهان عرب رسید، کاربرد نماد و اسطوره در شعر به ادبیات معاصر عربی معرفی گردید... نماد و نمادپردازی یا «الرمزية» در ادبیات عرب به طور پراکنده و بیشتر در حوزه اسطوره تموز، مورد بررسی قرار گرفته است و تقریباً موضوعی نو و جدید در ادبیات معاصر عرب به شمار می‌آید. نمادپردازی در دهه‌های اخیر، در دو کتاب به طور مستقیم، مورد بررسی قرار گرفته است یکی «الرمزية في الشعر العربي المعاصر» از أنطون غطّاس کرم که بیشتر به پیشینه تاریخی نماد و نمادپردازی می‌پردازد و دیگری «الرمز و القناع في الشعر العربي الحديث» از محمد علی کندي؛ همچنین در کتاب‌هایی که در حوزه شعر معاصر است، اشاراتی به آن شده است؛ مثل کتاب «الشعر العربي المعاصر» از دکتر عزالدین اسماعیل و «الأسطورة المحورية في الشعر العربي المعاصر» از مختار علی ابو غالی و چند کتاب دیگر که تقریباً همه از زاویه اسطوره و قناع

به نمادپردازی در شعر شاعران معاصر همچون ادونیس، بیاتی، سیاب، عبدالصبور و ... پرداخته‌اند و نیز برخی از کتابها که از زاویه‌ای دیگر به شعر ادونیس پرداخته‌اند، مانند: «شعر ادونیس: البنية و الدلالة» از راویة تحتاوي و «لغة الشعر العربي المعاصر من خلال أغاني مهيار الدمشقي» از سعد برغل و «بنية القصيدة القصيرة في شعر ادونیس» از علی الشرع و ... تا آنجا که نگارندگان این پژوهش آگاهند، در هیچ یک از پژوهش‌هایی که تاکنون درباره شعر معاصر عربی نوشته شده است، از منظر نمادهای طبیعی به شعر ادونیس نگریسته نشده است و بیشتر کتاب‌های موجود با وجود ارزش پژوهشی بالا، به نمادپردازی و به خصوص نمادهای طبیعی در شعر ادونیس نپرداخته‌اند.

کاربرد فراوان نماد و اسطوره به عنوان یکی از وسائل و تعبیرات ادبی، از بارزترین نمونه‌های شعر معاصر و از جسورانه‌ترین رویکردهای شاعران امروزی است؛ به گونه‌ای که بدون درک و فهم فرهنگ‌ها و اساطیر ملت‌های کهن و عدم شناخت کافی در مورد نمادها، فهم شعر معاصر تا حدود زیادی، دشوار است. یکی از ویژگی‌های مهم شعر ادونیس، نماد و نمادپردازی است. دایره نماد و نمادپردازی در شعر او تا بدان حد وسیع است که از پدیده‌های طبیعی و اساطیر و افسانه گرفته تا پیامبران، شاعران و شخصیت‌های تاریخی را شامل می‌شود و همه را به کثرت به کار می‌گیرد.^۱ این پژوهش بر مبنای پرسش از چگونگی کاربرد برخی نمادهای طبیعی در شعر ادونیس به عنوان یکی از شعرای برجسته معاصر عربی شکل گرفته است و به روش کتابخانه‌ای و تحلیلی، بر آن است تا ضمن ارائه عناصر و پدیده‌های طبیعی که به صورت برجسته در اشعار ادونیس، کاربردی نمادین یافته‌اند، به نتایجی جدید از تحلیل نمادهای مذکور دست یابد و تأثیر پذیری یک ادیب را از محیط جغرافیایی و فرهنگی نیز نشان دهد.

۲- رمز، نماد، سمبل (symbol)

رمز، کلمه‌ای است عربی و مصدر مجرد از باب «نَصَرَ يَنْصُرُ» است. (نگ. به المنجد فی اللغة ۲۰۰۵، ۲۷۹- الرائد ۸۷۹، ۱۳۸۶- فرهنگ معاصر ۲۴۸، ۱۳۸۱ ذیل رَمَزَ- يَرْمِزُ) معنای آن به لب یا به چشم یا به ابرو یا با دهن یا با دست یا به زبان، اشارت کردن است. این کلمه

همانند زبان عربی، در زبان فارسی نیز به معانی گوناگون به کار رفته است. از جمله: اشاره، راز، سر، ایما، نشانه، علامت نشانه مخصوصی که از آن مطلبی درک شود. چیز نهفته میان دو یا چند کس که دیگری بر آن آگاه نباشد. (نگ. به لغتنامه دهخدا و فرهنگ معین، ذیل کلمه رمز) در تمام معناهای فوق، عدم صراحت و پوشیدگی مشترک است. تعاریف گوناگونی از نماد شده است؛ از جمله این که گفته شده است: «نماد، در لغت به معنی نمود، نما و نماینده است. نماد به چیزی یا عملی گویند که هم خودش باشد و هم مظهر مفاهیمی فراتر از وجود عینی خودش» (داد، ۱۳۸۰: ۳۰۱)

دکتر عزالدین اسماعیل در کتاب «الشعر العربي المعاصر» درباره نماد می‌نویسد: «نماد چیزی نیست جز وجهی (شکلی) پوشیده یا مقنع از وجوه بیانی به وسیله تصویر» (اسماعیل، ۱۹۷۲: ۱۹۵) یونگ، نماد را بهترین تصویر ممکن برای چیزی نسبتاً ناشناخته می‌داند که نمی‌توان آن را به شیوه روشن‌تر نشان داد (لوفر، ۱۳۶۴: ۹). میرچا الیاده، بارها رمز را دنباله و ادامه تجلی قداست (در اساطیر) توصیف کرده است (چادویک، ۱۳۷۵: ۱۰) دکتر غطاس کرم معتقد است: «نماد پیکره‌ای است برای آخرین مرحله‌ای که تصویر به آن می‌رسد.» (کرم، ۲۰۰۴: ۱۷) دکتر پورنامداریان نیز پس از نقد و بررسی نظریات صاحب نظران نمادپردازی، چنین نتیجه می‌گیرد: «نماد، چیزی است از جهان شناخته شده و قابل دریافت و تجربه از طریق حواس که به چیزی از جهان ناشناخته و غیر محسوس یا به مفهومی جز مفهوم مستقیم و متعارف خود اشاره کند: به شرط آنکه این اشاره، مبتنی بر قرارداد نباشد و آن مفهوم نیز یگانه مفهوم قطعی و مسلم آن تلقی نگردد» (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۱۴)

۳- اقسام نماد

دسته بندی نمادها به جهت ابهام ذاتی که در نماد وجود دارد، نسبتاً مشکل است. تقسیم بندی‌های گوناگونی بر اساس دیدگاه‌های مختلف از نماد ارائه شده است. یونگ، نمادها را در دو گروه طبیعی و فرهنگی جای داده است. نمادهای طبیعی از ناخودآگاه روان سر چشمه می‌گیرند و بنابراین معرف گونه‌های فراوانی از نمونه‌های کهن الگوهای بنیادین هستند. (یونگ، ۱۳۸۳: ۱۴۳) در مقابل نمادهای طبیعی، نمادهای

فرهنگی قرار دارند. این نوع از نمادها برای توضیح «حقایق جاودانه» به کار می روند و هنوز در بسیاری از ادیان، کاربرد دارند. نمادهای فرهنگی، تحولات فراوانی را پشت سر گذاشته اند و فرایند تحولاتشان کما بیش وارد خودآگاه شده است و بدین سان، جوامع متمدن، آنها را به صورت نمایه های جمعی پذیرفته اند. (همان: ۱۴۳) دکتر براهنی، نمادها را به دو دسته بزرگ تقسیم می کند: «نمادهایی هستند که به طور قراردادی وجود دارند و به صورت نمادهای عمومی، همه قبولشان دارند. این نمادها ساخته و پرداخته ذهن گذشتگان هستند و به ما رسیده اند. نمادهایی هم هستند که مخلوق ذهن خود شاعرند (نمادهای شخصی و خصوصی). یعنی شاعر یک شیء را از دنیایی، به عنوان نماینده آن دنیا انتخاب می کند و به دیگران می دهد» (براهنی، ۱۳۸۰: ۱۲۱)

۴- نمادهای طبیعی در شعر ادونیس

شاعران معاصر عرب، با توجه به سستی و رکودی که جامعه عربی را فرا گرفته بود، و با ریشه یابی حوادث و وقایع، دست به کار شده و با سلاح شعر، پا به عرصه گذاشتند و برای بیان مقصود خود و ادای رسالت هنری خویش، به نماد و اسطوره روی آوردند. ادونیس نیز به عنوان یکی از این شاعران معاصر که به نوعی احساس مسؤولیت می کردند و از اوضاع و احوالی که جامعه عربی در آن به سر می برد، ناراضی بودند، ساکت نمی ماند و با بکارگیری نمادها در شعر خویش، به دنبال تغییر وضعیت و نجات مردم از شرایط اسفباری است که در آن به سر می بردند.

مقصود از نمادهای طبیعی، ارائه یک تصویر نمادین از اشیاء طبیعی است. یعنی شاعر از عناصر طبیعی مثل درخت، سنگ، آب و... یک نماد می سازد تا بتواند آن مفهوم ماورایی را که در ذهن دارد به خواننده، القا کند. گاهی این نمادها در اثر یک شاعر یا نویسنده، چنان زیاد به کار می رود به طوریکه جزئی از شناسه هنری وی می شود. در این پژوهش میکوشیم تا به برخی از نمادهای طبیعی که در شعر ادونیس بسآمد بیشتری داشته اند و در راستای ایده های اصلی وی، یعنی همان تحول و نوآوری و ایجاد انگیزه در مخاطب، به کار رفته اند، پردازیم.

۵- عناصر طبیعت

الف) نماد آب: معانی نمادین آب را می‌توان در سه مضمون اصلی خلاصه کرد: چشمه حیات، وسیله تزکیه و مرکز زندگی دوباره (شوالیه و گبران، ۱۳۷۸: ۳/۱) با بررسی اجمالی در اشعار ادونیس، مشخص می‌شود که این عنصر طبیعی، در راستای خط مشی اصلی شاعر که همان تغییر و نوآوری است، به کار گرفته شده است؛ چرا که آب که شامل باران، دریا و موج نیز می‌شود، در قصاید وی همگی نمادهایی هستند از پاکی، طراوت و زندگی بخشی؛^۲ زیرا شاعر معتقد است، زمین باید از پلیدی‌ها، ساده اندیشی‌ها و ظلم و قساوت پاک شود. پس اینگونه نمادها در اشعار او محوری بنیادین می‌گردند که ضمن جریان داشتن و سیال بودن، زندگی بخش و جان بخش نیز هستند و تغییر تاریخ و جهان را در پی دارند. لذا در قصیده «مرثیه الأيام الحاضرة» که به شکل مستقیم به انتقاد از جامعه کنونی عرب‌ها می‌پردازد، می‌بینیم که او باران را خطاب قرار می‌دهد و از آن می‌خواهد که ویرانه‌ها را بشوید و پاک کند و نیز لاشه‌ها را که نمادی هستند از فساد معنوی و اخلاقی در جامعه عرب‌ها. همچنین از باران درخواست می‌کند حتی تاریخ ملتش را که در نگاه او، سرشار از ضعف و شکست و ناکامی است، بشوید:

وَأَنْتَ أَيُّهَا الْمَطَرُ، أَيُّهَا الْمَطَرُ الَّذِي يَغْسِلُ الْأَنْقَاصَ وَالْخَرَائِبَ، أَيُّهَا الْمَطَرُ الَّذِي يَغْسِلُ الْجِيفَ، تَرَفِّقْ أَيْضاً وَاغْسِلْ تَارِيخَ شَعْبِي _ (ادونیس، ۱۹۸۸: ۲۲۳/۱)^۳

این عناصر در بیشتر اشعار وی، کاربردی مشابه دارند، یعنی نمادی هستند از باروری، زندگی بخشی، حرکت و نجات بخشی.

به طور کلی می‌توان گفت که آب و عناصر مرتبط با آن در شعر ادونیس، هم مظاهر پاکی و طراوتند و هم مظهر و نماد جوشش و حرکت؛ چرا که آب در یک جا نمی‌ماند و همواره در جریان است. بنابراین هر جا که صحبت از حرکت و تغییر است، نماد آب را ملاحظه می‌کنیم؛ به همین جهت در قطعه «فصل الصعود إلى أبراج السموت» ادونیس می‌گوید: أَعْرِفُ أَنْ أَجْرِي مِثْلَ الْمَاءِ / فِي رَنَّةِ الصَّحْرَاءِ / أَعْرِفُ بَعْدَ الْآنَ أَنْ أُغَيِّرَ

العصور (ادونیس، ۱۹۸۸: ۴۷۲/۱)^۴

در واقع، آب، صدای زندگی و طراوت دارد. صدای شروعی دوباره را به همراه

می‌آورد و نوید این موضوع است که زمان رخوت و رکود به سر آمده است. ادونیس در ضمن پرداخت اورفیوس^۵ افسانه‌ای که خود کاربردی نمادین دارد و جزء نمادهای اسطوره‌ای به شمار می‌آید در قطعه پنجم از قصیده «مرايا و أحلام حول الزمان المکسور» با عنوان «صوت من السماء» با تکرار همین عنوان در خلال قصیده بر این موضوع، بیشتر تاکید می‌کند: صوت من السماء، يقول الصوت: مات لكي ينهي عهد الموت... (ادونیس، ۱۹۸۸: ۱۱۰/۲)^۶

در اینجا آب نمادی می‌شود از جوشش و حرکت و صدای آن گویی صدای انقلاب درونی شاعر است که در سرتاسر آثار هنری خود، نغمه تغییر و حرکت را سر می‌دهد. ب- آتش: آتش در عین اینکه می‌سوزاند، تحلیل می‌برد، و در عین حال، نماد تزکیه و باززایی است. (شوالیه و گبران، ۱۳۷۸: ۶۹/۱) آتش زایاست و بخشنده نیروهای جدید... (ستاری، ۱۳۷۶: ۲۲) در شعر برخی شعرای معاصر چون ادونیس نیز بیشتر کارکرد دوم آن جلوه می‌کند؛ چرا که آتش، در شعر ادونیس، نماد عشق، زندگی، حرکت و مبارزه است و این مسأله، ریشه در اعتقادات خاص ادونیس دارد و زندگی بخشی آتش در شعر او ما را به یاد اسطوره معروف ققنوس (فینیق در عربی) می‌اندازد.

آتش در شعر او مانند آب، جان بخش است و نمادی است از زندگی دوباره و گرما بخش و مظاهر دیگر آتش چون صاعقه، رعد و حتی خاکستر که از آثار هر آتشی است، نمودی دیگر است از زندگی و امید؛ لذا در قصیده «ترتيلة البعث»، آتش، این عالم را می‌سوزاند تا اینکه عالمی دیگر مثل عالم فینیق که برپا شده از خاکستر و تجدد است به وجود آید: حتی شاعر، هدایتگری را برای آن متصور می‌شود:

نیرأنا الخفیه الحدود فی جذورنا / تمجد الهیة التي بها / يحترق العالم كي يصير
عالمًا مثل / اسمک - الرماد و التجدد / مثل اسمک - الحیاة المحیة التي تموت فدیة، /
تحرقنا، تربطنا بریشتك المرمد / لنهتدي. (ادونیس، ۱۹۸۸: ۱۶۶/۱)^۷

گویی در شعر ادونیس، سوختن و سوزاندن، امری است حیاتی، به طوری که مهیار^۸ که نماد مقاومت و رهایی است نیز از این کار غافل نیست. به اعتقاد شاعر، باید تسلیم آتش بود؛ چرا که همه چیز از آتش نشأت می‌گیرد. اینچنین است که در قصیده

«دعوة للموت» می‌گوید: یضربنا مهيار/ یحرقُ فینا قشرة الحياة/ والصبر والملاح
الودیعة؛ ... / واستسلمي للنار. (ادونیس، ۱۹۸۸: ۲۵۹/۱)^۹

در شعر ادونیس، حتی آب نیز آتش می‌گیرد و تبدیل به صاعقه‌ای می‌شود و بعد خمیر
مایه و باز آتش: واشتعلَ الماءُ و صارَ صاعقاً/ و صارَ خمیرةً و نار، (ادونیس، ۱۹۸۸: ۲۲/۲)
یا به زیبایی در قصیده «أوراق في الريح» امید به زندگی را چنین ظریف بیان می‌کند و این
بار هم عنصری از آتش یعنی «رماد» (خاکستر) منشا این امید می‌شود: قالَ خَطُوي و رَدَدْتُ
أبعادي: / «قد تكون الحياةُ أضيّقَ من ثقبِ صغیرٍ في كومةٍ من رمادٍ» (ادونیس، ۱۹۸۸: ۱۰۵/۱)^{۱۰}

ج- الحجر (سنگ): در سنت، سنگ به انتخاب خود جایی را اشغال می‌کند. بین روح
و سنگ، ارتباطی نزدیک وجود دارد. سنگ تراشیده، نماد آزادی و سنگ تراشیده، خادم
ظلمت است ... به اعتقاد ژان پل رو، وقتی دورترین نیاکان، سنگ را برافراشته باشند یا
پیامهای خود را روی آن نقر کرده باشند، سنگ، جاودان می‌شود. (شوالیه و گریبان، ۱۳۷۸:
۶۳۱/۳) در شعر ادونیس، سنگ، نماد قدرت، استقامت و تا حدودی دوام است و با
پرداختن به چنین نمادی، ادونیس به مخاطب، ایستادگی و صلابت سنگ را گوشزد
می‌کند. به عبارت دیگر او با این نماد، قصد دارد به مردم کشورش بگوید که باید محکم
و استوار بود و به راحتی میدان را خالی نکرد. علی رغم معنای ظاهری سنگ، این واژه در
اشعار وی، نمادی از زندگی در هستی می‌شود. بنابراین او در قصیده «حجر الضوء» که خود
این عنوان یعنی (سنگ نور) مویذ سخنان بالاست، عمرش را بر سنگ نور نقش می‌زند:
«على حجر الضوء أنقش عُمرِي/ وديعاً كحبة فَمَحْ» (ادونیس، ۱۹۸۸: ۸۸/۱)^{۱۱}

ادونیس به این حد بهره‌گیری از نماد سنگ، بسنده نمی‌کند، بلکه نوآوری به خرج
میدهد و با تکنیکی خاص، تصویری شاعرانه و لطیف و سرشار از زندگی در فصل
«الصعود إلي أبراج السموت» می‌آفریند که به خودی خود انسان را به زندگی امیدوار
می‌کند و گویی رستاخیزی دیگر از درون این چند بیت شعر سر بر می‌آورد؛ چرا که او
امید به روزگاری دارد با نشانه‌های ادونیسی، و در آن شهری با خواست خود به وجود
می‌آورد: علامةٌ من أوّل الزّمان: / «من ساحرٍ يأتي بلا دخان / من حجرٍ يصيرُ ياسمينه / يحبل

صمت الأرض بالأغاني / و تُولَدُ المدينة». (ادونیس، ۱۹۸۸: ۴۷۸/۱) ^{۱۲}

ملاحظه می‌کنید که در اینجا، سنگ، تنها یک نماد ساده مقاومت و ایستادگی نیست، بلکه تبدیل به گلی خوشبو و معطر می‌شود، که با خود زندگی می‌آورد و این پیوند بین سنگ و گل، مختص به شعر ادونیس است که در اشعارش تصویر مرگ و زندگی، همزمان خلق می‌شود تا اشاره‌ای باشد به زندگی، مرگ و رستاخیز موجودات زمینی که تمام موضوعات دیگر حول این محور اساسی دور می‌زند.

عناصر گیاهی

الف - درخت: درخت به دلیل تغییر دائمی خود، نماد زندگی است و با عروجش به سوی آسمان، مظهر قائمیت است. به خصوص برگها، نشانه مرگ و باززایی هستند... به عنوان نماد ارتباطی میان زمین و آسمان شناخته شده است. (شوالیه و گبران، ۱۳۷۸: ۱۸۷/۳)

درخت در شعر ادونیس در نمادهای گوناگونی به کار رفته است. برای مثال در بیت زیر نمادی است از مقاومت و دوام که با نماد سنگ همراه شده و با ذکر واژه «جذوع» (تنه درخت) شاعر به اصالت و هویت ملت عرب اشاره می‌کند و به آنها می‌گوید باید اسم خود را بر روی تنه این درختان بخوانند و باید چون سنگ مقاوم باشند و پایا (ماندگار) همچین خاک که منشأ باروری بر روی زمین است، چون میوه‌ای برای این درخت به شمار می‌آید: *علی جذوع الشجر قرأنا اسمنا / مع الحجر تدحرجنا / الشجر أصواتٌ مثلنا و التراب تحت وهجنا ثمرة...* (ادونیس، ۱۹۸۸: ۵۱۱/۱) ^{۱۳}

ملاحظه می‌کنیم که شاعر، نماد درخت را با کلماتی همراه ساخته است که هر یک به تنهایی، بار معنایی مثبتی دارند و طیفی از امید و زندگی دوباره را برای خواننده به تصویر می‌کشند، بنابراین ضمن تحریک همت هموطنانش، نور امید را در دل آنها جاری می‌سازد.

ب - درخت نخل (خرما): نخل، درخت مقدس آشوری- بابلی است. در مصر، نخل به عنوان الگوی ستونها به کار می‌رود. به طور کلی برگ و شاخه‌های سبز نخل، نماد فتح، عروج، بازآفریدگی و جاودانگی است. (شوالیه و گبران، ۱۳۷۸: ۴۰۱/۵) ادونیس از میان انواع درختان، درخت نخل را بر می‌گزیند؛ چرا که این درخت به جهت شکل

ظاهری، نماد سربلندی و عزت است و به نوعی نمادی است از تمام مردم عرب که از قدیم به جهت سبک زندگیشان، این درخت، نقش حیاتی را در زندگی آنها ایفاء کرده است. ادونیس با انتخاب و کاربرد این نماد، ضمن یادآوری شرف و اصالت عرب‌ها، همت آنها را برای حرکت و جوشش بر می‌انگیزد. او معتقد است که این مردم، روز روشن را دفن کرده‌اند و باد فاجعه را برتن پوشانده‌اند اما می‌شود این فاجعه تمامی یابد، آنهم با آمدن فردایی که در آن تنه‌های نخل تکان می‌خورد و مردم به خود می‌آیند و دوباره سرفراز می‌گردند، لذا می‌گوید:

إِنَّا نَدْفِنُ النَّهَارَ الْقَتِيلَ / إِنَّا نَكْنُسِي بِرِيحِ الْفَجِيعَةِ، / غَيْرَ أَنَّا غَدًا نَهْزُ جَذْوَعَ النَّخِيلِ.
(ادونیس، ۱۹۸۸: ۳۹۸/۱) ^{۱۴}

ج- سنبل: یکی دیگر از عناصر گیاهی که در دیوان ادونیس، کاربردی نمادین یافته است، سنبل است. با مراجعه به فرهنگهای لغت، در می‌یابیم که این واژه دو معنی دارد، یکی خوشه و دسته گندم و جو و دیگری خود گل سنبل (نک به: فرهنگ کاربردی فرزانه، فرهنگ المنجد و نیز فرهنگ الرائد ذیل السنبل و السُّبُلَة). گل، در وجه کلی، نماد یک اصل انفعالی است، گل، نماد عشق و هماهنگی است. گلها برای بیان صفات بهار، پاییز، جوانی، سخن، تقوا و غیره به کار می‌روند. (شوالیه و گبران، ۱۳۷۸: ۷۴۳/۴ و ۷۲۷) این گل زیبا مظهر شروع بهار، طراوت و شادابی است و علت این کاربرد را در اشعار ادونیس می‌توان در محیط دوران کودکی وی جستجو نمود؛ زیرا ادونیس در محیطی روستایی که نشانه‌های طبیعی در آن فراوان بود، رشد یافت؛ بنابراین تاثیر این محیط پاک و طبیعی به وضوح در اشعارش مشاهده می‌شود. (ابوفخر، ۲۰۰۰: ۱۸)

با این تفاسیر، «سنبل» در شعر او با توجه به ظاهر فیزیکی آن، هم نماد زندگی مجدد و طراوت است و هم نماد اتحاد و یکپارچگی؛ چرا که یک دسته گندم از مجموع چند خوشه به وجود می‌آید و حتی خود گل سنبل نیز از این ویژگی مستثنی نیست.

ادونیس در دیوان «اوراق فی الریح» در بخشی از قصیده «العمل» ضمن تحریک همت مخاطب خود که همان انسان عربی است و تشویق به کار و فعالیت و با تاثیر از محیط پاک پیرامون، در کنار برخی دیگر از عناصر طبیعت که هر یک می‌تواند برای مخاطب

نویدی باشد از نشاط و زندگی و برای ایجاد روحیه در مخاطب می‌گوید:
و حَلْنَا / نَكِيرٍ مَعَ السَّنَابِلِ / وَالتَّوْتِ وَ النَّخِيلِ / وَالفَجْرِ وَ الْأَصِيلِ / وَ حَلْنَا / نَشْرَعُ زَنْدَ الْأَمَلِ
لِلْعَمَلِ. (ادونیس، ۱۹۸۸: ۱۴۲/۱) ^{۱۵}

می‌بینیم که شاعر با اشاره به طبیعت پاک و عناصر بی بدیل آن، قصد دارد تا انسان عربی خفته در غفلت را به خود آورد. در اینجا می‌توان سنبل را نمادی از امید برای زندگی و برکت و طراوت آن دانست.

یا در قصیده «رویا» که شاعر از شکوه و عظمت و فطرت پاک و اصالت عربی خویش با اصطلاح «هَرَبْتِ مَدِينَتُنَا» ^{۱۶} یاد می‌کند و قصد دارد تا مخاطب را به هویت اصلی خویش نزدیک کند، خود را گل سنبل می‌داند که برای چکاوکی گریه می‌کند که در پشت برف و سرما (نماد ظلم و ستم و خفقان) مرده است. گل سنبل در اینجا نمادی است از زندگی پاک و خالصی که به سبب تحجّر، عقب ماندگی و وابستگی ملت عرب به بیگانه، از یادها رفته و خود نیز برای چکاوکی که نماد جوشش و حرکت است، گریه می‌کند:

هَرَبْتِ مَدِينَتُنَا / مَاذَا أَنَا، مَاذَا أَسْنِبَلَةٌ / تَبْكِي لِقُبْرَةٍ / مَاتَتْ وَرَاءَ الثَّلَجِ وَ الْبَرَدِ (ادونیس، ۱۹۸۸: ۳۷۶/۱) ^{۱۷}

عناصر جانوری

الف - عصفور (گنجشک): ادونیس، همچون دیگر شاعران نمادپرداز معاصر، برای بیان نمادین، تنها به عناصر گیاهی طبیعت بسنده نمی‌کند، بلکه او از برخی عناصر جانوری که به ایده اصلی او مرتبط بوده و او را در بیان بهتر موضوع، یاری می‌رسانند، بهره جسته است، یکی از این جانوران، گنجشک است. همانطور که می‌دانیم، گنجشک پرنده‌ای است با جثه کوچک و سبک که پُر جَسْت و خیز بوده و گویی آرام و قرار ندارد و مرتب در میان درختان از یک شاخه به شاخه دیگر پرواز می‌کند. ادونیس نیز با مدنظر قرار دادن برخی ویژگی‌های فیزیکی این پرنده کوچک در اشعار خود، از آن به صورت نمادین استفاده کرده است. به طور جامع، پرنده‌گان نماد مراحل معنوی، نماد فرشتگان و نماد مرحله برتر وجودند. (شوالیه و گربران، ۱۳۷۸: ۱۹۶/۲) گنجشک در آثار وی

بیشتر نماد حرکت، زندگی و پویایی است و این عوامل، می‌تواند در یک عرب انقلابی جمع شود و اینچنین گنجشک نمادی باشد از هر یک از ملت عرب که قصد تحول و انقلاب دارند و این همان چیزی است که ادونیس در عرصه هنر و ادبیات، به دنبال آن است؛ چون به اعتقاد وی، همچنانکه بارها بدان اشاره شد، نوآوری تنها با حرکتی انقلابی و طوفانی است که می‌تواند پا به عرصه وجود بگذارد. لذا می‌بینیم که از این پرنده، در قالبی نمادین برای القای معنایی که در سر دارد بهره برده است. در شعر ادونیس این پرنده هم به صورت جمع آمده است و هم به صورت مفرد؛ ادونیس در قصیده «مرثیه الأيام الحاضرة» که سرخوردگی، یأس و نوعی حسرت در شعرش به چشم می‌خورد، می‌گوید:

«اللَّيْلُ يَتَخَثَّرُ وَ فَوْقَ جِثِّ الْعَصَافِيرِ تَدَبُّ طُفُولَةَ النَّهَارِ» (ادونیس، ۱۹۸۸: ۲۲۱/۱)^{۱۸}

می‌بینیم که در اینجا، شاعر، با لحنی اعتراض آمیز و دردمند، شب را که نماد تیرگی، ظلم و قساوت است، متراکم می‌بیند و عصفور را که نمادی است از خیزش و پویایی، از بین رفته می‌بیند و به اعتقاد او، تنها اجساد از گنجشکها باقی مانده است و حتی روز، چونان کودکی است که چهار دست و پا می‌رود و توانایی ایستادن ندارد و اینگونه محیط سرد و بی روح و خفقان آمیزی را که دنیای عربی در آن به سر می‌برد، مورد انتقاد قرار می‌دهد.

در این مورد، شاعر در بیان آنچه در ذهن داشته است، موفق عمل نموده؛ چرا که شب (نماد پلیدی) و عصفور (نماد حرکت و زندگی) که به نوعی نماد مردم آگاه و انقلابی عرب است و نیز روز را که «نماد زمان حال است»^{۱۹} در کنار هم قرار می‌دهد و فعلهای «یتخثر» و «تدب»، به القای معنای مورد نظر کمک می‌کند و اینچنین مجموعه‌ای را در کنار هم می‌چیند که بهترین تصویر را برای لحن انتقاد آمیز شاعر فراهم می‌آورد و یا در جایی دیگر در قصیده «غابة السحر» این نماد را در کنار سنگ و این بار هم به صورت جمع، به کار گرفته و می‌گوید:

لِيَكُنْ، / جاءت العصافيرُ و انضَمَّ لَفَيْفُ الأحجارِ للأحجارِ / ليكنْ، / أوقظُ الشوارعَ واللَّيْلَ / و نمضي في موكبِ الأشجارِ... (ادونیس، ۱۹۸۸: ۴۴۵/۱)^{۲۰}

همانطور که قبلاً اشاره شد، سنگ در شعر ادونیس، نماد قدرت و استقامت است و آوردن عصفور و سنگ، آنهم به صورت جمع، می‌تواند تصویری از تحقق آرزوی شاعر باشد که همان حرکت، تحول و مقاومت در راه رسیدن به هدف واقعی است و آوردن فعل امر در آغاز سخن، گویی چون قانونی، برای همگان الزام دارد.

ب- **سُنُوئُو (پرستو):** در واقع پرستو، پیک بهار است. در عهد باستان، در چین، برای رفت و برگشت پرستو در اعتدال ربیعی و خریفی، تاریخ دقیقی مشخص شده بود... در اساطیر سلتی، پرستو نماد باروری، تناوب و بهار است... و در اسلام به معنای تنهایی، هجرت و جدایی است (شوالیه و گبران، ۱۳۷۸: ۱۹۱/۲ و ۱۸۹). پرستو، پرنده‌ای است که همچون گنجشک، جثه‌ای کوچک داشته و مهارتی مثال زدنی در پرواز کردن دارد. این پرنده در بیشتر فرهنگها، نمادی است از مهاجرت و جابجایی؛ چرا که این پرنده در کل سال در یک جا ماندگار نیست و به محض شروع فصل سرما به مناطق گرمسیری مهاجرت می‌کند و فلسفه نهایی این نقل و انتقال دائمی همان زنده بودن است.

پرستو در اشعار ادونیس نیز که خود همواره پرچمدار تحول، نوآوری و تغییر است، نمادی است از جابجایی و انتقال؛ به تعبیر ساده‌تر می‌توان آن را نمادی از طراوت و زندگی شمرد. چون پایا بودن و در حرکت دائمی بودن، ارتباط مستقیمی با زنده ماندن و زندگی دارد. بنابراین ادونیس در کنار مجموعه‌ای از عناصر طبیعی که برای او تصویرگر مدینه فاضله‌ای است رویایی، از این نماد استفاده می‌کند:

أمس، علی أرضین مخصرتین / کتبتُ أشعاریَ فی لحظتین، / وشتها، علی هوی ریشتی، /
هنا سنونو، و هنا برعمین... (ادونیس، ۱۹۸۸: ۶۷/۱) ^{۲۱}

در اینجا، شاعر در ابتدا به سرزمینی سبز اشاره می‌کند که ارتباط آنرا با نماد مذکور در معنای نمادین رنگ سبز می‌توان جستجو کرد. سبز، رنگ سلطنت گیاه است و سبزی آن از آبهای جانبخش به دست می‌آید... سبز، رنگ امید، نیرو و عمر طولانی است. سبز، رنگ جاودانی است... سبز، برای مسلمانان نشانه سلام و سلامت و نماد تمام ثروتها اعم از مادی و معنوی است. (شوالیه و گبران، ۱۳۷۸: ۵۱۷/۳)

یا در قطعه‌ای با نام «**ابعاد غامضة**» از قصیده «**قصاید لاتنتهی**» او دوباره این نماد را در

مقابل نیستی و عدم به عنوان مظهري از پویایی و زندگی قرار می‌دهد:

و أنا بیتی فی وجه الصّحی / زَهْرَةٌ شَاخَتْ و منقارُ سنونو. (ادونیس، ۱۹۸۸: ۸۷/۱) ^{۲۲}

شاید بتوان گفت که بهره شاعر در این قطعه از این نماد به بهترین وجه ممکن صورت گرفته است و با تصویری ساده که به نوعی با زندگی روستایی شاعر مرتبط است و نیز با عناصری طبیعی برخاسته از دوران کودکی خویش، مخاطب را به حرکت و جنبش فرا می‌خواند. همین کاربرد را در قطعه «فصل الصورة القديمة» از قصیده «تحولات الصقر» ادونیس مشاهده می‌کنیم که در آنجا نیز در کنار برخی عناصر طبیعت و ضمن تناسب واژگانی که قبلاً در تحلیل نماد سنبل، شرح نمونه‌هایی از آن گذشت، پرستو نمادی است از حرکت و زندگی و برای ایجاد روحیه امید و تلاش بکار رفته است:

فی زمن الیلک و السنونو والنورس العاشق و الاعیاد جئت إلی بغداد / علی بساط جامع
ودیع (ادونیس ۱۹۸۸: ۴۸۴/۱) ^{۲۳}

به طور خلاصه می‌توان گفت که پرستو نماد هجرت، کوچ و مبارزه است که می‌تواند همان خود شاعر باشد که خسته از ایستایی و عقب ماندگی، دوست دارد چون پرستویی پرواز کند و زندگی جدیدی را در جایی دیگر از سر بگیرد.

ج- عنكبوت: انجیل و قرآن در تُردی و سستی آن متفق القولند (أیوب، ۲۷/۱۸، و قرآن-سوره عنكبوت ۲۹/۴۰) این سستی یادآور سستی واقعی است که ظاهری وهم انگیز و فریبنده دارد. در برخی فرهنگها نماد خدای جهنم است. (شوالیه و گربران، ۱۳۷۸: ۳۲۷/۴ و ۳۲۳) همانطور که گنجشک و پرستو از جانورانی بودند که در شعر ادونیس کاربردی نمادین می‌یابند، عنكبوت نیز چنین کاربردی دارد. عنكبوت در اشعار او می‌تواند نماد سستی، رخوت، کهنگی، فرصت طلبی و دام گستری و فریب باشد:

لِي أَسْرَارِي لِأَمْشِي / فَوْقَ بَيْتِ الْعَنْكَبُوتِ / لِي أَسْرَارِي لِأَحْيَا / تَحْتَ أَهْدَابِ إِلَهٍ لَا يَمُوت.
(ادونیس، ۱۹۸۸: ۲۹۳/۱) ^{۲۴}

می‌بینیم که در اینجا شاعر خود را فراتر از انسانهای عادی می‌شمارد؛ چرا که رازهایی دارد که به او کمک می‌کند تا بتواند بر روی تارهای عنكبوت که معمولاً به عنوان سست‌ترین خانه‌ها از آن یاد می‌شود و در عین حال نمادی از دام گستری و اسارت و

از سوی کهنگی و رکود است راه برود و از آن بگذرد. در واقع خانه عنکبوت، نمادی است از عقب ماندگی و رخوتی که ملت عرب بدان دچار شده و انسان عربی، اسیر این واپس ماندگی و رکود گشته است؛ به همین سبب شاعر با نگاهی رؤیا پردازانه تصویری خلق می‌کند که در آن می‌تواند از روی تارهای عنکبوت که سست و بی دوام است، عبور کند و در عین حال، زنده بماند و زندگی جدیدی را از سر بگیرد. در واقع، چنین تصویری، نمودی است از آرزوهایی که ادونیس به دنبال محقق کردن آنهاست.

همین کاربرد را در قطعه «رقیة» از قصیده «ارم ذات العماد» ملاحظه می‌کنیم. شاعر در این قطعه صفت عنکبوت را به روزها می‌دهد؛ زیرا روز که نمادی از زمانه حال عرب‌ها است، از نگاه شاعر، زمانه‌ای است، خشک، بی روح و فریبکار و در عین حال سست و بی دوام؛ از این رو او زمانیکه روزگار را آفت زده و بیمار و چون مردمک ملخی کور که نمادی است از تخریب و ویرانی، توصیف می‌کند، از این نماد بهره می‌جوید تا عمق فاجعه را بیشتر نشان دهد:

آتیة آیامک الجرباء/ فی بُؤیوی جرادة عمیاء، / آتیة فی جلد عنکبوت. (ادونیس، ۱۹۸۸، ۱/۳۶۳)^{۲۵}

نتیجه

- نکته قابل ذکر در نمادپردازی ادونیس یکی شدن او با بیشتر نمادهایش است. شاعر، خود را از جامعه و شرایط آن جدا نمی‌داند و علی‌رغم روحیه عصیان گرایانه که در وجودش موج می‌زند، بنا به رسالت هنری خود، همگام با جامعه، پیش می‌آید و در پی ایجاد شرایط مناسب برای رشد و ترقی است.

- نمادهای طبیعی زیادی توسط ادونیس به کار گرفته شده است. در میان عناصر طبیعی، وی بیشتر از عناصری استفاده می‌کند که به نوعی با ایده و افکار او هماهنگ باشند و بتوانند او را در بیان مقصود یاری برسانند. برای مثال آب، آتش و سنگ که هر کدام از اینها در اشعار ادونیس، نقشی محوری را ایفا می‌کنند. او حتی از عناصر گیاهی و جانوری استفاده می‌کند که با شخصیت درونی او همگام‌تر و هماهنگ‌تر باشند و این کاربردهای نمادین، ممکن است از یک قصیده تا قصیده دیگر

تفاوت چندانی نداشته باشند.

- نکته قابل توجه در مورد تکنیک نمادپردازی ادونیس، نگاه متفاوتی است که او گاهی به نمادها دارد و آنها را از کاربرد عادی خود، خارج ساخته و حتی نمادی خاص خود خلق میکند که تا قبل از آن، سابقه نداشته است.

- بررسی دیوان شاعر نشان داد که برخی عناصر طبیعی چون آب، آتش و سنگ، به جهت همسویی با اعتقادات و اندیشه‌های اساسی وی، نقشی محوری و بنیادین را ایفا می‌کنند و دارای بسآمد بالایی هستند. عناصر گیاهی و جانوری نیز در مراحل بعدی قرار دارند. وجه مشترک معنایی بیشتر این نمادهای طبیعی، تحرک، جابجایی و پویایی است. غالب عناصر طبیعی و گیاهی در شعر او جنبه مثبت دارند و تنها برخی عناصر جانوری مثل عنکبوت، جنبه منفی دارند. در تمامی این نمادهای طبیعی، همواره موجی از امید به چشم می‌خورد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- از موارد شاخص کاربرد نمادهای غیر طبیعی می‌توان به اسطوره فینیق (ققنوس) ج ۱ دیوان؛ أوراق فی الریح: قصیده البعث و الرماد، قطعة الحلم، ص ۱۵۵ و قطعة نشید الغربه، صص ۱۵۷ تا ۱۶۰ و ۱۶۴ و...، اسطوره سیزیف (قصیده تولد عیناه)، ۱:۲۵۷، اسطوره اوریفوس (قصیده اوریفوس ۱:۲۹۸) و نیز نمادهای تاریخی چون: حلاج، (قصیده مرثیه الحلاج ۱:۴۲۶)، ابونواس (مرثیه ابونواس ۱:۴۲۵) و... و نمادهای دینی چون: حضرت آدم (ع) ۱:۴۰۹ و حضرت نوح (ع) ۱:۴۱۸ و نمادهای داستانی مثل: سندباد ج ۱ «سفر» (ص ۳۰۱) «اترک لنا وراءک» (ص ۳۰۲)، «لاحدّ لی» (ص ۳۰۵) و... اشاره کرد
- ۲- به جهت رعایت اختصار، تنها به برخی صفحات نمادهای مذکور با همین مضمون اشاره می‌کنیم: ج ۱- قصیده مرثیه الأيام الحاضرة ص ۲۲۴، ۲۲۵-۳۰۵، ۳۰۲... - ج ۲- قصیده الموج ص ۲۳۹...)
- ۳- تو ای باران، ای بارانی که ویرانه‌ها و خرابه‌ها را می‌شویی. ای بارانی که لاشه‌ها را می‌شویی، ملاحظتی کن و تاریخ ملت را نیز بشوی!
- ۴- می‌دانم که در دل صحرا مثل آب جاری می‌شوم، و می‌دانم که بعد از امروز، قرن‌ها را تغییر می‌دهم.
- ۵- اوریفوس، پهلوانی یونانی بود که همواره، ساز می‌نواخت. بنا بر اسطوره‌های یونانی، او زبان طبیعت، نجات بخش خدایان و صاحب گیتاری با سوز و گداز است که می‌نوازد و زندگی را مجدداً

به جریان می‌اندازد. (نک به لطفی السخوري، معجم الأساطير، ۱۹۹۰: ۸ و روز، و، هـ. خدایان، پهلوانان و انسان در یونان باستان، ۱۳۸۵: ۲۳۷-۲۳۱)

۶- صدایی از جانب آب می‌آید و این صدا می‌گوید: او مُرد، تا اینکه عهد مرگ (رکود و رخوت) را پایان دهد.

۷ - آتش کم سوی ما، در ریشه‌های ما، می‌ستاید، اندک زمانی را که بوسیله آن این جهان می‌سوزد تا اینکه عالمی مثل اسم تو شود - خاکستر و تجدد، مثل اسمت - زندگی و محبت که برای فدیة دادن می‌میری، بسوزان ما را و به پر خاکستر آلودت وصل کن تا هدایت شویم.

۸ - نویسنده و شاعر ایرانی زرتشتی که اسلام آورد. در شعرش به واسطه انگیزه‌های شیعی به سبب صحابه پرداخت. وی در ۴۲۸ هجری از دنیا رفت. (رک: عصام عبدعلی، مهیار الدیلمی حیات و شعره، ۱۹۷۶: ۶۳) مهیار با ویژگی‌های قهرمان انقلابی و شورشی در شعر ادونیس، حضور فراوان دارد؛ (نک. به: احمد عرفات الضاوي، کارکرد سنت در شعر معاصر عربی، ۱۳۸۴: ۸۴)

۹- مهیار ما را می‌زند و در ما پوسته زندگی را می‌سوزاند و نیز صبر و نشانه‌های آرامش را... پس تسلیم آتش باش.

۱۰- گامه‌ایم گفتند و ابعاد وجودیم تکرار کردند: «گاهی، زندگی تنگ‌تر از سوراخی کوچک در تلی از خاکستر است»

۱۱- بر سنگ نور، عمرم را حک می‌کنم به عنوان امانتی همچون دانه گندمی.

۱۲- نشانه‌ای از شروع زمان؛ از جادوگری که بی دود می‌آید، از سنگی که به گل یاسمن تبدیل می‌شود، سکوت زمین آستن ترانه‌ها می‌گردد و این شهر متولد می‌شود.

۱۳- بر تنه‌های این درخت ناممان را خواندیم، با سنگ چرخیدیم، این درخت صدایی است مثل ما و خاک زیر گرمای ما میوه‌ای است.

۱۴- ما روز کشته شده را دفن می‌کنیم، ما لباس باد فاجعه را بر تن می‌کنیم، اما فردا تنه‌های نخل را تکان خواهیم داد

۱۵- ما را واگذار تا به همراه سنبل‌ها، توت، درخت نخل، سپیده دم و غروب خورشید بزرگ شویم، ما را واگذار تا آستین امید را برای کار بالا بزنیم.

۱۶- اشاره دارد به شهر «إرم ذات العماد» که در قرآن از آن یاد شده است

۱۷- شهر ما گریخته است - چه هستم من، چه؟ آیا گل سنبلی هستم که برای چکاوکی که پشت برف و سرما مرده است، گریه می‌کند.

۱۸- شب قوام می‌یابد و بر بالای اجساد گنجشکان کودکی روز چهار دست و پا می‌رود. (با توجه به واژه تدبّ و الطقل بهترین ترجمه به نظر همین است)

- ۱۹- اولین معیار قیاس در مورد روز توالی قاعده مند آن است: تولد، رشد و تمامیت زندگی و مرگ. (شوالیه و گبران، ۱۳۷۸: ۳/۳۸۸) اما در اینجا برداشت نمادین ما از این کلمه با توجه به سیاق کلی اشعار ادونیس بوده است
- ۲۰- گنجشکها باید بیابند و دسته سنگها به سنگها پیوندند، باید خیابانها و شب را بیدار کنم و در دسته درختان راه برویم.
- ۲۱- دیروز بر روی دو زمین سرسبز بودم، اشعارم را در دو لحظه نوشتم و آنها را به میل قلم مویم؟؟؟؟ خواستم، اینجا پرستویی هست، و اینجا دو غنچه ...
- ۲۲- و من خانه‌ام در چهره بامداد، شکوفه‌ای است که پیرشده و چون نوک پرستویی است.
- ۲۳- در زمان گل یاس، پرستو، مرغ ماهیخوار عاشق و اعیاد به بغداد آمدم بر روی فرشی سرکش و آرام.
- ۲۴- مرا رازهایی است که می‌توانم بر روی تار عنکبوت راه بروم و نیز رازهایی که زیر مژه‌های خدایی فناپذیر زنده بمانم.
- ۲۵- روزهای آفت زده تو در میان مردمک ملخی کور و در پوست عنکبوتی می‌آیند.

منابع

- آذرنوش، آذرتاش. فرهنگ معاصر عربی- فارسی. بر اساس فرهنگ عربی- انگلیسی هانس ور، تهران، نشر نی، ج: ۲، ۱۳۸۱.
- ابوفخر، صقر، حوار مع أدونیس: الطفولة، الشعر، المنفي/الحوارات، بیروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر. ط ۱، ۲۰۰۰م.
- اتابکی، پرویز، فرهنگ جامع کاربردی فرزانه، عربی- فارسی، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز. ج ۳، ۱۳۸۰.
- آدونیس، علی أحمد سعید، الأعمال الشعرية الكاملة، ج ۲، بیروت، دارالعودة، ط ۵، ۱۹۸۸م.
- اسماعیل، عزالدین، الشعر العربي المعاصر: قضايا و ظواهره الفنية و المعنوية، بیروت، دارالعودة - دارالتقافة. ط ۲۰، ۱۹۷۲م.
- بایار، ژان پیر، رمزپردازی آتش، ترجمه جلال ستاری، تهران، نشر مرکز، بی تا، ۱۳۷۶.
- براهنی، رضا، طلا در مس، تهران، انتشارات زریاب، ۱۳۸۰.
- پورنامداریان، تقی، رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۴، ۱۳۷۵.
- تحتاوی، راویه، شعر ادونیس: البنية و الدلالة. سلسلة الدراسات (۱). منشورات اتحاد الكتاب العرب، دمشق، دار رسلان للطباعة و النشر. د.ط، ۲۰۰۸م (در این کتاب دقیقاً به همین شکل آمده است).

- چدیوک، چارلز، سمبولیسم، ترجمه مهدی سحابی، تهران، نشر مرکز، بی تا، ۱۳۷۵.
- داد، سیماء، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران، انتشارات مروارید، چ ۴، ۱۳۸۰.
- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- روز، و. ه.، خدایان، پهلوانان و انسان در یونان باستان، ترجمه علیرضا قربانیان، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۵.
- سعد برغل، محمد؛ باک، میلیا، لغة الشعر العربي المعاصر من خلال أغاني مهیار الدمشقی، تونس، د.ن. ط ۱، ۱۹۹۶م.
- سید حسینی، رضا، مکتب های ادبی، تهران: انتشارات نگاه، چ ۱۰، ۱۳۷۶.
- الشرع، علی، بنية القصيدة القصيرة في شعر ادونیس، دمشق: اتحاد الكتاب العرب، ۱۹۸۷م.
- شوالیه، ژان؛ گریبان، آلن، فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضایی، تهران، انتشارات جیحون، ۱۳۷۸.
- عبد علی، عصام، مهیار الدبلمی: حیاة و شعره، بغداد، دار الحریة للطباعة، ۱۹۷۶م.
- عرفات الضاوی، أحمد، کارکرد سنت در شعر معاصر عرب، ترجمه سیدحسین سیدی، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۴.
- فروم، اریک، زبان از یاد رفته، ترجمه دکتر ابراهیم امانت، چ ۶، تهران، انتشارات فیروز، ۱۳۷۸.
- کرم، أنطون غطّاس، الرمزية والأدب العربي الحديث، بیروت، دارالنهار للنشر، ۲۰۰۴م.
- لوفر، دلاشو، زبان رمزی افسانه، ترجمه جلال ستاری، تهران، توس، ۱۳۶۴.
- مسعود، جبران، الرائد: فرهنگ الفبایی عربی - فارسی، ترجمه رضا انزابی نژاد. مشهد، شرکت به نشر، ۱۳۸۶.
- معلوف، لويس، المنجد في اللغة، مجدّدة، بیروت، دار المشرق، الطبعة الحادية و الأربعون ، ۲۰۰۵م.
- معین، محمّد، فرهنگ معین، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- میرصادقی، میمنت، واژه نامه هنر شاعری، تهران، انتشارات مهناز، ۱۳۷۳.
- یونگ، کارل گوستاو، انسان و سمبولهایش، ترجمه دکتر محمود سلطانیه، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۳.